



راهکارهای تأمین نقدینگی

بحث در راهکارهایی بود که برای تأمین نقدینگی وجود دارد که ۹ راهکار از جهت شرعی بررسی شد.

راهکار دهم

این راهکار برعکس راهکار نهم می‌باشد، یعنی در راهکار نهم اول معامله و بیع بود که در ضمن آن به صورت شرط یا بدون شرط بلکه صرفاً بر اساس گفتگوی قبلی، قرض محقق می‌شد ولی در این راهکار ابتدا قرض گرفته می‌شود و سپس به خاطر این قرض - به صورت شرط یا صرفاً مقاوله - معامله‌ای انجام می‌دهند، که خود دو صورت دارد:

صورت اول:

قرض می‌گیرد و در مقابل آن، کالایی را از قرض دهنده به صورت نسیه و گران‌تر از قیمت واقعی آن، خریداری می‌کند. صورت دوم:

قرض می‌گیرد و در ضمن آن، کالایی را به قرض دهنده به قیمت ارزان‌تر از قیمت واقعی آن، می‌فروشد.

مثل این که شخصی که پول نیاز دارد و خودرویی دارد فلذا به شخصی مراجعه می‌کند و از او ۵۰۰ میلیون پول قرض می‌کند و قرض دهنده نیز به شرطی قرض می‌دهد که خودروی خودم را به او به نصف قیمت بفروشم یا این که شرط می‌کند که خودروی او را به دو برابر قیمت از او بخرم، البته ممکن است که این معامله در ضمن قرض شرط نشود بلکه صرفاً قرار قبلی باشد و قرض بدون شرط باشد و بعد از قرض، معامله رخ بدهد.

بررسی مشروعیت صورت اول از راهکار دهم

در مورد مشروعیت صورت اول، باید ابتدا بررسی مقتضای عمومات بپردازیم و سپس به تبیین ادله خاصه بپردازیم. مفاد عمومات و اطلاعاتی مثل «اوفوا بالعقود»، ادله عامه مشروعیت بحث قرض (عمومات بحث قرض) شامل این راهکار می‌شود زیرا که قرض نیز نوعی عقد است ولذا صحیح و لازم الوفاء است و اگر در ضمن آن شرطی شده باشد، این شرط نیز مشمول «المومنون عند شروطهم» می‌باشد فلذا لازم الوفاء می‌باشد و از این جهت نیز مشکلی نخواهد داشت و معامله‌ای که بعد از قرض انجام می‌شود، هر چند ارزان‌تر و یا گران‌تر از قیمت واقعی می‌باشد، ولی همچنان مشمول عمومات باب معاملات می‌باشد و صحیح است، فلذا مقتضای اولی ادله، صحت این صورت اول این راهکار است. حال باید ادله خاصه در خصوص قرض را بررسی کنیم:



ادله خاصه

دلیل اول

۱ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ ع إِنَّ سَلْسَبِيلَ^۲ طَلَبْتُ مِنِّي مِائَةَ أَلْفٍ دِرْهَمٍ عَلَى أَنْ تُزِيحَنِي عَشْرَةَ آلَافٍ فَأَقْرَضَهَا تِسْعِينَ أَلْفًا وَ أبيعُهَا ثَوْبَ وَشِي ثَقُومَ^۳ بِأَلْفٍ دِرْهَمٍ بَعَشْرَةَ آلَافٍ دِرْهَمٍ قَالَ لَا بَأْسَ.

قَالَ الْكَلْبِيُّ وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى لَا بَأْسَ بِهِ أُعْطِيَهَا مِائَةَ أَلْفٍ وَ بَعِثَهَا التَّوْبَ بَعَشْرَةَ آلَافٍ وَ اكْتُبَ عَلَيْهَا كِتَابَيْنِ^۴.

بررسی سندی

ممکن است گفته شود که این دو روایت از آن جایی که در کافی واقع شده‌اند، معتبر می‌باشند ولی چون ما چنین مبنایی را قبول نداریم، به بررسی سندی این دو می‌پردازیم:
سند روایت دوم مرحوم کلینی همان‌طور که گفته شد، اشکال ارسال دارد.
سند روایت اول مرحوم کلینی، افرادی شناخته شده و ثقه می‌باشند لکن عَلِيُّ بْنِ حَدِيدٍ توثیق خاص ندارد، هر چند نجاشی در رجالش و شیخ طوسی ایشان را در رجال - در ضمن اصحاب امام رضا و امام جواد علیهما السلام - و فهرست خود نام برده‌اند لکن توثیق و تضعیفی برای ایشان بیان نکرده‌اند، ولی می‌توان برای او توثیقات عامه‌ای همچون واقع شده در تفسیر قمی و در کامل‌الزیارات برای ایشان ذکر کرد، ولی در مقابل این موارد، توسط شیخ طوسی در تهذیب و استبصار تضعیف شده است:

وَ أَمَّا حَبْرٌ زُرَّارَةٌ فَالطَّرِيقُ إِلَيْهِ - عَلِيُّ بْنُ حَدِيدٍ وَ هُوَ مُضَعَّفٌ جِدًّا لَا يُعَوَّلُ عَلَى مَا يَنْفَرِدُ بِتَقْلِيهِ^۵

عَلِيُّ بْنُ حَدِيدٍ وَ هُوَ ضَعِيفٌ جِدًّا^۶

۱ (۲) - الکافی ۵ - ۲۰۵ - ۹.

۲ (۳) - فی نسخه سلسیل (هامش المخطوط).

۳ (۴) - فی المصدر زیادة علی.

۴. وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۵۴.

۵. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)؛ ج ۷؛ ص ۱۰۱.

۶. الإستبصار فیما اختلف من الأخبار؛ ج ۳؛ ص ۹۵.



فَأَوْلُ مَا فِي هَذَا الْخَبَرِ أَنَّهُ مُرْسَلٌ وَ رَأْوِيَهُ ضَعِيفٌ وَ هُوَ عَلِيُّ بْنُ حَدِيدٍ وَ هَذَا يُضَعَّفُ الْإِحْتِجَاجَ بِخَبْرِهِ^۱

بنابراین گر چه توثیقات ایشان عامه است ولی برخی از نظر مبنایی (دلالت واقع شدن در تفسیر قمی و کامل الزیارات بر وثاقت شخص) مخدوش می‌باشند، لکن از آن جایی که برخی توثیقات عامه ایشان تام است، مثل روایت ابن ابی عمیر از ایشان، حداکثر این است که گفته شود که این توثیق که علی بن حدید در نظر ابن ابی عمیر ثقه بوده است با آن تضعیف شیخ، تعارض و تساقط می‌کنند و لذا وثاقت ایشان اثبات نمی‌شود. مگر این که گفته شود که روایتی در مورد علی بن حدید وارد شده است که امام علیه السلام، ایشان را توثیق کرده اند، فلذا این توثیق بر همه تضعیفات مقدم می‌شود: این روایت در ترجمه هشام بن الحکم توسط مرحوم کشی نقل شده است:

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ رَاشِدٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي (ع) قَالَ: قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدِ اخْتَلَفَ أَصْحَابُنَا فَاصْلِي خَلْفَ أَصْحَابِ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ يَا بَنِي عَلِيٍّ بَنُ حَدِيدٍ قُلْتُ فَأَخَذَ بِقَوْلِهِ قَالَ نَعَمْ.

فَلَقِيْتُ عَلِيَّ بْنَ حَدِيدٍ فَقُلْتُ لَهُ نُصَلِّي خَلْفَ أَصْحَابِ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ لَا.^۲

ابی علی بن راشد که از اصحاب و وکلای امام جواد علیه السلام است به حضرت عرض می‌کند که: فدای شما شوم، اصحاب ما در مسائل با یکدیگر اختلاف دارند، آیا پشت سر اصحاب هشام بن حکم، نماز بخوانم؟ حضرت فرمودند که: بر تو باد که این سؤال را از علی بن حدید بپرسی. می‌گوید که: هر چه گفت بپذیرم؟ حضرت می‌فرمایند که بله. سپس او به ملاقات علی بن حدید می‌رود و سؤال می‌کند که به اصحاب هشام بن حکم، اقتداء کند و ایشان جواب می‌دهند که خیر.

پس بر اساس این روایت، امام علیه السلام جواز و عدم جواز اقتدای به اصحاب هشام بن حکم را به علی بن حدید، حواله می‌دهند، پس معلوم می‌شود که این شخص، مورد اعتماد امام جواد علیه السلام بوده است و کسی که ضعیف باشد، مورد اعتماد امام علیه السلام، قرار نمی‌گیرد، فلذا ثقه بوده است.

روایت دیگری که شبیه همین روایت است در ترجمه یونس بن عبدالرحمن آمده است:

أَدَمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْقَلَانِسِيُّ الْبَلْخِيُّ، قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْقُمِّيُّ، قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى الْقُمِّيُّ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ أَبِيهِ يَزِيدَ بْنِ حَمَّادٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ (ع) قَالَ: قُلْتُ لَهُ أَصْلِي خَلْفَ مَنْ لَا أَعْرِفُ فَقَالَ لَا تُصَلِّ إِلَّا خَلْفَ مَنْ تَثِقُ

^۱ الإستبصار فيما اختلف من الأخبار؛ ج ۱؛ ص ۴۰.

^۲ (۱) - كذلك في النسخة و في ب. و في الترتيب: يا يا عليك. و هي كلمة يقال عند التعجب. و في نسخ اخر: قال عليك بعلی بن حدید.

^۳ رجال الكشي - إختيار معرفة الرجال؛ النص؛ ص ۲۷۹.



بِدِينِهِ، فَقُلْتُ لَهُ أَصْلِي خَلْفَ يُونُسَ وَ أَصْحَابِهِ فَقَالَ يَا أَبَى ذَلِكَ عَلَيْكُمْ عَلِيٌّ بَنُ حَدِيدٍ، قُلْتُ أَخَذُ بِذَلِكَ^۱ فِي قَوْلِهِ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ، فَسَأَلْتُ عَلِيَّ بَنُ حَدِيدٍ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ: لَا تُصَلِّ خَلْفَهُ وَ لَا خَلْفَ أَصْحَابِهِ.^۲

در این روایت نیز امام رضا (علیه السلام) پاسخ خود را حواله داده‌اند به سخن «علی بن حدید» و او را در این جهت مرجع قرار داده‌اند، پس مورد اعتماد امام علیه السلام بوده است. لکن دو اشکال متوجه این روایات می‌باشد:

اشکال سند

مرحوم خوبی فرموده‌اند که سند این دو روایت ضعیف است فلذا نمی‌توان به این دو عمل کرد. سند روایت اول: عَلِيٌّ بَنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بَنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي عَلِيٍّ بَنِ رَاشِدٍ علی بن محمد: مردد است بین علی بن محمد قمی و علی بن محمد قطیبه و اختلاف است که کدام فرد است که کشی روایت را از او نقل کرده است؛ فلذا اگر کسی مشایخ کشی در رجالش را مورد اعتماد می‌داند، می‌تواند وثاقت این راوی را احراز نماید و در غیر این صورت با مشکل مواجه می‌شود. احمد بن محمد: ثقه است. ابو علی بن راشد: ثقه است و وکیل امام جواد علیه السلام می‌باشد. سند روایت دوم: آدَمُ بَنُ مُحَمَّدِ الْقَلَانِسِيِّ الْبَلْخِيِّ، قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيٌّ بَنُ مُحَمَّدِ الْقَمِّيِّ، قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بَنُ مُحَمَّدِ بَنِ عَيْسَى الْقَمِّيِّ، عَنْ يَعْقُوبَ بَنِ يَزِيدَ، عَنْ أَبِيهِ يَزِيدَ بَنِ حَمَّادٍ آدَمُ بَنُ مُحَمَّدِ الْقَلَانِسِيِّ الْبَلْخِيِّ وَ عَلِيٌّ بَنُ مُحَمَّدِ الْقَمِّيِّ: وثاقتشان احراز نمی‌شود. سایر راویان حدیث یا توثیق خاص دارند و یا توثیقات عامه دارند. پس هر دو سند مشتمل بر مجاهیل می‌باشند.

اشکال دلالی

هر چند مرحوم خوبی دلالت این دو روایت را تمام می‌دانند لکن اشکالی به نظر می‌رسد: با توجه به روایاتی که در جای خودش در مورد یونس بن عبدالرحمن وارد شده است، مشخص می‌شود که این که اهل بیت علیهم السلام، به علی بن حدید ارجاع می‌داده‌اند به خاطر مرجعیت، اعتماد و قبول قول او نبوده است، بلکه علی بن حدید کسی بوده است که در مقابل متکلمین می‌ایستاده و با آن‌ها مخالفت می‌کرده است ولذا حضرت از باب تقیه و حفظ شیعه و این که دردسر برای شیعیان ایجاد نشود، به او ارجاع می‌داده‌اند، فلذا این عمل امام علیه السلام، تنقیص یونس و

^۱ (۱) - فی باقی النسخ: أخذ قوله فی ذلک.

^۲ رجال الکشی - إختیار معرفة الرجال؛ النص؛ ص ۴۹۶.



هشام و اصحابشان نبوده است زیرا که مسلماً یونس بن عبد الرحمن و هشام بن حکم هر دو جلیل القدر بوده‌اند. پس این روایات دلالت بر ارجاع واقعی به علی بن حدید و اعتماد به او ندارند، بلکه برعکس دلالت دارد یعنی او کسی بوده است که ائمه علیهم السلام، از او و به خاطر او مجبور به تقیه شده بودند.

پس این روایات نیز دلالتی بر توثیق علی بن حدید ندارد ولذا تنها توثیقات عامه باقی می‌مانند که اگر مورد پذیرش نباشند، ایشان ضعیف می‌شود و اگر این توثیقات عام مورد قبول باشند، با تضعیفات معارضه می‌کنند و ساقط می‌شوند و بالاخره روایت از جهت سند اشکال پیدا می‌کند.

بررسی دلالی

مفاد روایت این است که: سلسبیل (نام زنی بوده است) ۱۰۰ هزار درهم از من درخواست قرض کرده است، به شرط این که ۱۰ هزار درهم به من سود بدهد، (یعنی ۱۰۰ هزار درهم قرض می‌گیرد و ۱۱۰ هزار درهم به من پس می‌دهد) آیا صحیح است که چنین کنم که به او ۹۰ هزار درهم قرض بدهم و یک پارچه ابریشمی که ۱ هزار درهم ارزش دارد را به او ۱۰ هزار درهم می‌فروشم، (یعنی ۹ هزار درهم سود می‌کنم)؛ آیا این کار مشروع است؟ حضرت فرمودند که اشکالی ندارد. مرحوم کلینی بعد از این روایت فرموده‌اند که در روایت دیگری (که مرسله است) برای جواب امام علیه السلام ادامه نیز نقل کرده است:

این کار اشکالی ندارد، ۱۰۰ هزار درهم به او قرض بده و لباس ابریشمی را به ۱۰ هزار درهم به او بفروش (که در مجموع ۱۱۰ هزار درهم در سر رسید، تحویل بگیرد) و برای هر کدام به صورت جداگانه سندی را بنویسید. لکن از نظر اصل مطلب، فرقی بین مفاد این دو روایت نمی‌باشد.

روایت یا اطلاق دارد و چه شرط در ضمن قرض شده باشد یا نشده باشد را شامل می‌شود و یا این که در خصوص فرض شرط در ضمن قرض است زیرا که در سؤال در مورد شرط است زیرا که گفته شده است که (طَلَبْتُ مِنِّي ... عَلَيَّ أَنْ تُرْبِحَنِي). یعنی مورد سؤال قرض به شرط ربح است.

پس قرض به شرط بیع اشکالی ندارد و همچنین قرض به همراه بیعی که شرط نشده بوده است بلکه مقابله بوده است ولذا در مقابل قرض به قرض دهنده، به واسطه‌ی آن بیع، سودی برسد، اشکالی ندارد. پس این روایت دلالت بر مدعی دارد،

اشکال

اگر این روایت مربوط به قضیه حقیقه بوده است که این خانم (قرض دهنده) غریبه و اجنبی بوده است، اشکالی به دلالت این روایت وارد نیست ولی ممکن است که سلسبیل و محمد بن اسحاق بن عمار نسبت فامیلی داشته باشند ولذا ممکن است که از منسوبین هم بوده‌اند به گونه‌ای که ربا بین آن دو جایز بوده است مثلاً مادر او بوده است یا زوج بوده‌اند



(بنابراین که ربا بین زوج و زوجه اشکالی ندارند) فلذا محمد بن اسحاق در مورد این خانم که منسوبین او می‌باشد، سؤال پرسیده است که می‌توانم قرض بدهم و سود از او بگیرم و قضیه روایت، قضیه خارجیه بوده است و قضیه حقیقیه نبوده است. بنابراین از آن جایی که هر دو احتمال وجود دارد بلکه به احتمال قوی سلسبیل فردی شناخته شده بوده است که امام علیه السلام او را می‌شناخته‌اند، فلذا اسم او را می‌آورد (دختر، مادر یا همسر او بوده است) فلذا با وجود این احتمال، نمی‌توان به صورت کلی حکم به جواز قرض و انجام معامله در ضمن آن به صورت نسبی به قیمت گران‌تر نمود فلذا مشروعیت صورت اول با این روایت اثبات نمی‌شود و نمی‌توان به اطلاق این روایت تمسک کرد که این روش قرض و معامله را با هر کسی می‌توان انجام داد، زیرا که احتمال خصوصیتی در این روایت می‌دهیم که آن خصوصیت، مجوز ربا باشد. (زیرا در برخی روایات ربای بین زوج و زوجه یا والد و ولد جایز شمرده شده است و ممکن است که این روایت یکی از آن روایات باشد).

پس روایت اول هم از حیث سندی و هم از حیث دلالتی مشکل دارد.

دلیل دوم: روایات دال بر جواز قرض به شرط خرید نسبی

برخی روایات وجود دارند که ممکن است از آن‌ها استفاده شود که قرض به شرط بیع نسبی، صحیح است، این روایات را صاحب وسائل ذکر کرده است، که عنوان کلی این روایات این تعبیر است: خیر القرض ما جرّت منفعة، که آن روایات عبارت‌اند از:

روایت اول:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الرَّجُلِ يَسْتَقْرِضُ مِنَ الرَّجُلِ قَرْضًا وَيُعْطِيهِ الرَّهْنَ إِمَّا خَادِمًا وَإِمَّا آيَةً وَإِمَّا ثِيَابًا فَيَحْتَاجُ إِلَى شَيْءٍ مِنْ مَنَفَعَتِهِ^۱ فَيَسْتَأْذِنُ فِيهِ فَيَأْذِنُ لَهُ قَالَ إِذَا طَابَتْ نَفْسُهُ فَلَا بَأْسَ قُلْتُ إِنَّ مَنْ عِنْدَنَا يَرُوءُونَ أَنَّ كُلَّ قَرْضٍ يَجْرُ مَنَفَعَةً فَهَوَ فَايَسِدُ فَقَالَ أَوْ لَيْسَ خَيْرُ الْقَرْضِ مَا جَرَّ مَنَفَعَةً.

وَرَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ^۲ وَرَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ نَحْوَهُ^۳.

سند این روایت مشکلی ندارد و صحیح است.

در صدر روایت آمده است که قرضی انجام شده است و رهنی در مقابل آن گرفته شده است، سپس قرض دهنده به

^۱ (۶) - فی الفقیه أمتعته (هامش المخطوط).

^۲ (۷) - التهذیب ۶ - ۲۰۱ - ۴۵۲.

^۳ (۸) - الفقیه ۳ - ۲۸۵ - ۴۰۲۹.

^۴ وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۳۵۴.



منفعتی از مال مرهونه نیاز پیدا می کند و لذا از قرض گیرنده اجازه می گیرد و او هم اجازه می دهد، حضرت در این قسمت می فرمایند که اشکالی ندارد. تا این جا مورد استدلال ما نمی باشد و مدعا با توجه به ذیل این روایت اثبات می شود:
امام علیه السلام می فرمایند که: بهترین قرض، قرضی است که منفعتی را برای شما بیاورد.
در مانحن فیه، شخصی قرض داده است و سپس کالایی را به قرض گیرنده به صورت نسیه به قیمت گران تر فروخته است، فلذا مشمول ذیل روایت است که قرضی داده شده است که منفعتی را به سمت قرض دهنده جاری کرده است.

روایت دوم:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ صَفْوَانَ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنِ الْقَرْضِ يَجُزُّ الْمَنْفَعَةَ فَقَالَ خَيْرُ الْقَرْضِ الَّذِي يَجُزُّ الْمَنْفَعَةَ.

وَرَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى مِثْلَهُ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ^۱ وَرَوَاهُ الْمُفِيدُ فِي الْمُقْنَعَةِ مَرْسَلًا^۲.

روایت سوم:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ بَشْرِ بْنِ مَسْلَمَةَ وَغَيْرِ وَاحِدٍ عَمَّنْ أَخْبَرَهُمْ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: خَيْرُ الْقَرْضِ مَا جَرَّ مَنفَعَةً^۳.

روایت چهارم:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِيهِ عَنْ نُوحِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَالٍ عَنْ بَشِيرِ بْنِ مَسْلَمَةَ^۴ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع خَيْرُ الْقَرْضِ مَا جَرَّ الْمَنْفَعَةَ^۵.

روایت پنجم:

^۱ (۲) - التهذيب ۶ - ۲۰۲ - ۴۵۳، و الاستبصار ۳ - ۹ - ۲۲.

^۲ (۳) - المقنعة ۹۵.

^۳ وسائل الشيعة؛ ج ۱۸؛ ص ۳۵۵.

^۴ وسائل الشيعة؛ ج ۱۸؛ ص ۳۵۵.

^۵ (۲) - في نسخة بشر بن مسلمة (هامش المخطوط)، و في التهذيب بشير بن سلمة، و في الاستبصار بشير بن مسلم.

^۶ وسائل الشيعة؛ ج ۱۸؛ ص ۳۵۶.



۱ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ قَدْ سَمِعْتُهُ مِنْ عَلِيٍّ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَيْهِ الْقَرْضُ يَجْرُ مَنْفَعَةً هَلْ يَجُوزُ أَمْ لَا فَكَتَبَ يَجُوزُ ذَلِكَ الْحَدِيثُ.^۲

این روایات نیز شامل محل بحث ما می‌شود، زیرا که در اثر قرض، قرض گیرنده کالایی را از قرض دهنده به صورت نسیه و گران تر خریداری می‌کند (چه به همراه شرط و چه بدون شرط)، پس قرض منفعتی آورده است فلذا خیر قرض است. و از طرف دیگر نمی‌توان ادعا کرد که خیر قرض، قرضی فاسد و حرام است پس این قرض نیز جایز و مشروع است. نتیجه: بنابر این روایات قرضی که منجر شود که منفعتی عائد قرض دهنده شود، جایز بلکه بهترین قرض است.

دو مطلب در این جا باید دقت شود:

اولاً: این روایات مبتلا به معارض می‌باشد، فلذا باید رابطه این روایات با معارض را حل کرد.

ثانیاً: سپس بررسی شود که این روایات شامل بحث ما می‌شود یا خیر.

بررسی روایت معارض

۳ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ صَفْوَانَ وَ عَلِيِّ بْنِ التُّعْمَانِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شَعَيْبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُسَلِّمُ فِي بَيْعٍ أَوْ تَمْرٍ عَشْرِينَ دِينَاراً وَ يُقْرِضُ صَاحِبَ السَّلْمِ عَشْرَةَ دَنَانِيرٍ أَوْ عَشْرِينَ دِينَاراً قَالَ لَا يَصْلُحُ إِذَا كَانَ قَرْضاً يَجْرُ شَيْئاً فَلَا يَصْلُحُ قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ يَأْتِي حَرِيفَةً وَ حَلِيطَةً فَيَسْتَقْرِضُ مِنْهُ الدَّنَانِيرَ فَيُقْرِضُهُ وَ لَوْ لَا أَنْ يُحَالِطَهُ وَ يُحَارِفَهُ وَ يُصِيبَ عَلَيْهِ لَمْ يُقْرِضْهُ فَقَالَ إِنْ كَانَ مَعْرُوفاً بَيْنَهُمَا فَلَا بَأْسَ وَ إِنْ كَانَ إِثْمًا يُقْرِضُهُ مِنْ أَجْلِ أَنَّهُ يُصِيبُ عَلَيْهِ فَلَا يَصْلُحُ.^۴

این روایت در مباحث قبلی مطرح و بررسی شده است.

بر اساس این روایت قرضی که منفعت و سود به دنبال داشته باشد، صحیح نیست، در حالی که بر اساس روایات قبلی چنین قرضی جایز و مشروع بوده است.

برخی ادعا کرده‌اند که این روایات جمع عرفی دارند و جمع عرفی این دو به این است که روایات دسته اول دال بر مشروعیت هستند و نص بر جواز هستند ولی این روایت که گفته است «لا یصلح» هر چند ظهور در حرمت دارد ولی دست از ظهور آن بر می‌داریم و حمل ظاهر بر نص می‌کنیم فلذا حمل بر کراهت می‌شود.

لکن ظاهراً این جمع، عرفی نیست، البته اگر در روایات دسته اول گفته شده بود که «يجوز القرض اذا جر منفعة» این

۱ (۱) - التهذيب ۶- ۲۰۵- ۴۶۹، و أورد ذيله في الحديث ۱۱ من الباب ۱۱ من أبواب السلف.

۲. وسائل الشيعة؛ ج ۱۸؛ ص ۳۵۹.

۳ (۳) - التهذيب ۶- ۲۰۴- ۴۶۲، و الاستبصار ۳- ۱۰- ۲۷.

۴. وسائل الشيعة؛ ج ۱۸؛ ص ۳۵۶.



جمع عرفی صحیح بود، فلذا این برای روایت پنجم که نصّ در جواز می‌باشد، خوب است؛ لکن سایر روایات که گفته است که خیر القرض ما جرت منفعة، قابل توجیه نیست که این بهترین قرض، مکروه باشد! فلذا این جمع، عرفی نیست، زیرا اگر کراهت داشته باشد، بهترین قرض نمی‌شود و از طرفی نمی‌توان ادعا کرد که تعبیر بهترین قرض، صرفاً از جهت دنیوی گفته شده است و ناظر بر جهات معنوی و اخروی نمی‌باشد، تا با اطلاق کراهت بر آن سازگار باشد.

بنابراین تعبیر «خیر قرض» به گونه‌ای است که نمی‌توان بر اساس محاورات عرفی و عقلاییه، این نوع از قرض را حمل بر کراهت نمود.

کسانی دیگر چنین جمع نموده‌اند که:

روایات دال بر «خیر قرض» مربوط به جایی است که شرط در میان نباشد بلکه بدون شرط، منفعتی نصیب قرض دهنده شود ولی روایت مانعه مربوط به جایی است که شرط منفعت شده باشد.

لکن این جمع نیز تبرعی است زیرا که در هر دو دسته روایات، بحثی از شرط و عدم شرط نبوده است و مفاد هر دو یکی بودند و هر دو اطلاق داشتند و حمل هر کدام بر حصه‌ای خاص، تبرعی است و شاهد جمعی ندارد.

البته اگر کسی مبنای انقلاب نسبت را پذیرفته باشد، می‌تواند در مقام دفاع از این جمع بیان کند که:

هر چند روایت مانعه اطلاق دارد ولی از تحت آن، مواردی که شرط منفعت نشده باشد، خارج شده است مثل روایت اسحاق بن عمار، که قبلاً خوانده شد، اطلاق این روایت را قید می‌زند، به این صورت که در روایت اسحاق بن عمار آمده است که:

محمد بن یعقوب عن مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُوسَى بْنِ سَعْدَانَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ مَعَ رَجُلٍ مَالٌ قَرْضًا فَيُعْطِيهِ الشَّيْءَ مِنْ رِبْحِهِ مَخَافَةَ أَنْ يَقْطَعَ ذَلِكَ عَنْهُ فَيَأْخُذَ مَالَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ شَرَطَ عَلَيْهِ قَالَ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ مَا لَمْ يَكُنْ شَرَطًا.^۱

بنابراین «ما لم يكن شرطاً» از شمول روایت مانعه یعقوب بن شعيب «لا يصلح» خارج می‌شود، که در این صورت روایت یعقوب بن شعيب مختص به مواردی می‌شود که شرط منفعت شده باشد و در این صورت نسبت این روایت با سایر روایات مجوزه، اخصّ می‌شود و آن روایات بر مواردی که شرط منفعت نشده باشد، حمل می‌شوند.

بنابراین این جمع، نتیجه تفصیل می‌شود، به این صورت که اگر قرض به شرط بیع بوده است، باطل است ولی اگر به شرط بیع و خرید نسبه‌ای نمی‌باشد (بلکه صرفاً مقاوله بوده است و می‌دانند که بعد از قرض چنین کاری می‌کنند) در این صورت، این صورت اشکالی ندارد.

لکن همان‌طور که قبلاً گفته شده است، مبنای انقلاب نسبت به نظر ما مخدوش می‌باشد، پس این جمع نیز صحیح

^۱ وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۳۵۴.



نمی‌باشد و این دو دسته روایت متعارض مستقر پیدا می‌کنند.

بررسی شمول روایات نسبت به ما صورت مورد بحث

بحث دیگری که باید بررسی شود این است که بدون در نظر گرفتن روایت متعارض، آیا روایاتی که مفادشان «خیر قرض ما جزّ منفعة» است، شامل بحث ما می‌شود یا خیر؟ آیا می‌توان به اطلاقات این روایات تمسک کرد و جواز قرض و خرید کالایی نسبی به قیمت گران‌تر را اثبات نمود؟

مفاد این روایات این است که خود قرض، منفعتی را به سمت قرض دهنده، جاری کند لکن در ما نحن فیه، خود قرض، منفعتی را نصیب قرض دهنده نکرده است یعنی حتی در صورت شرط بیع در ضمن قرض، نفس قرض منفعتی را به سمت قرض دهنده نکشاند است، بلکه این قرض، بیعی را به سمت قرض دهنده کشانده است (القرض یجزّ بیعاً) و بیع بنفسه منفعت نمی‌باشد، و این خود بیع است که منفعت دارد (البیع یجزّ منفعة). با قرض دادن، قرض دهنده می‌تواند کالایی را به قرض گیرنده بفروشد (بر اساس شرط یا مقاوله) ولی به این که می‌تواند کالایی را بفروشد، منفعت گفته نمی‌شود بلکه منفعت از طریق مبادله و معامله‌ای که انجام می‌شود، نصیب قرض دهنده می‌شود. پس اگر در این جا عند العرف با تسامح گفته شود که «القرض یجزّ منفعة» در این صورت می‌پذیریم که بحث ما نیز از مصادیق این روایات می‌باشد ولی در این غیر این صورت بحث ما مشمول این روایات نمی‌باشد.

در صورتی که این روایات شامل بحث ما نشوند، در مقام روایت یعقوب بن شعیب بدون معارض، باقی می‌ماند که مفاد آن این منفعت نبوده است بلکه بحث اعم است و سؤال از قرض و بیع است و تعبیر «شیئاً» به کار رفته است:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ صَفْوَانَ وَ عَلِيِّ بْنِ التُّعْمَانِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُسَلِّمُ فِي بَيْعٍ أَوْ تَمْرٍ عَشْرِينَ دِينَاراً وَ يُفْرَضُ صَاحِبَ السَّلْمِ عَشْرَةَ دَنَائِيرٍ أَوْ عَشْرِينَ دِينَاراً قَالَ لَا يَصْلُحُ إِذَا كَانَ قَرْضاً يَجْزُ شَيْئاً فَلَا يَصْلُحُ

بر اساس جواب امام علیه السلام، اگر قرض انجام شود و این قرض، چیزی را (که در مورد روایت بیع است) به سمت قرض دهنده کشاند، این قرض صلاحیت صحت ندارد. و این روایت اطلاق دارد و اعم از اشتراط و عدمه می‌باشد، فلذا صورت اول چه با شرط و چه بدون شرط، باطل است.

مگر این که ادعا شود که هر چند مفاد روایات «خیر قرض ما جزّ منفعة» این است که قرض اگر منفعتی را بدون واسطه نصیب قرض دهنده کند، جایز است، پس به طریق اولی در مواردی که قرض با واسطه، منفعتی را نصیب قرض دهنده می‌کند، نیز جایز است.

ولذا همچنان این دو دسته روایت متعارض دارند، زیرا که معنا ندارد که گفته شود که اگر قرض، بیعی را جذب نماید که آن بیع، منفعتی را نصیب قرض دهنده کند، اشکالی دارد ولی اگر قرض، بدون واسطه منفعتی را جذب کند، اشکال ندارد! و عرف چنین مفادی را قبول نمی‌کند فلذا این دو مفاد، از نظر عرفی با یکدیگر متعارض دارند، پس نمی‌توان ادعا کرد که



جری منفعت بدون واسطه اشکالی ندارد ولی جری منفعت با واسطه اشکال دارد. بنابراین روایات با یکدیگر تعارض داشته و لذا اگر مرجحات دارند، باید به آنها رجوع کنیم و در غیر این صورت، تساقط می‌کند.

یکی از مرجحاتی که می‌توان در این جا ادعا کرد، عبارت است از: روایات «خیر قرض ما جرّ منفعة» موافق قرآن است زیرا که بر اساس «اوفوا بالعقود» می‌باشند و این جا عقدی رخ داده است یعنی قرض انجام شده است به همراه یا به شرط بیع، فلذا دلیلی بر عدم صحت چنین قرضی نداریم، در صورتی که «اوفوا بالعقود» شامل تمامی عقدهای عرفی و عقلاتی می‌شود، فلذا این روایات موافق عموم قرآن می‌باشند، ولی روایت یعقوب بن شعیب، مخالف عموم قرآن است زیرا که مخصص «اوفوا بالعقود» است، فلذا در این جا که دو روایت متعارض شده‌اند ولی یکی موافق قرآن و دیگری مخالف قرآن است، اخذ به موافق قرآن می‌کنیم، بنابراین روایات «خیر قرض ما جرّ منفعة» شامل ما نحن فیه می‌شود.

نتیجه: قرض به شرط خرید نسیه یا با مقاوله خرید نسیه، ظاهراً اشکالی ندارد، گر چه برخی از ادله آن ناتمام بودند، لکن من حیث المجموع سایر ادله، دلالت بر صحت آن می‌کردند.

بررسی مشروعیت صورت دوم از راه کار دهم

صورت دوم از راه کار دهم، همانند صورت اول می‌باشد، با این تفاوت که برعکس صورت اول است یعنی در صورت اول، قرض دهنده، فروشنده بود و قرض گیرنده، خریدار بود، ولی در صورت دوم، قرض دهنده، خریدار می‌شود یعنی قرض می‌دهد و کالایی را با قیمت کمتر از قرض گیرنده، خریداری می‌کند.

این صورت نیز از حیث ادله همانند صورت اول می‌باشد و اختلافات این دو صورت جزئی است فلذا همان اطلاقات و عمومات باب معاملات (مثل اوفوا بالعقود)، ادله شروط (المؤمنون عند شروطهم) و ادله قرض شامل این صورت نیز می‌شوند، علاوه بر این که این صورت نیز مشمول «خیر قرض ما جرّ منفعة» می‌باشد و همان تقریرات و اشکال و جوابها در این صورت نیز می‌آیند.

البته در مورد این صورت، روایت خاصه‌ای نیز وجود دارد:



۱ محمد بن الحسن باسناده عن الحسين بن سعيد عن صفوان بن يحيى عن إسحاق بن عمار عن معمر الزيات قال: قلت لأبي عبد الله ع يحيئني الرجل فيقول أفرضني دنانير حتى أشتري بها زيتاً فأبيعك قال لا بأس.^۲

البته در تهذیب سند به این صورت آمده است که:

محمد بن الحسن باسناده عن الحسن بن محمد بن سماعة عن صفوان بن يحيى

بررسی دلالی

مفاد روایت چنین است که:

از امام صادق علیه السلام پرسیده است که: مردی به نزد من می‌آید و می‌گوید، دینارهایی به من قرض بده تا با آن پول، روغن زیتون بخرم و سپس آن روغن‌ها را به خود من بفروشد، امام علیه السلام فرمودند که اشکالی ندارد. ظاهر این روایت این است که شخصی که روغن را با پول قرضی خرید کرده است، می‌خواهد روغن را به قیمت ارزان‌تر به قرض دهنده می‌فروشد تا سودی نصیب قرض دهنده شود، فلذا چون می‌خواهد سودی به قرض دهنده، بدهد، برای راوی جای سؤال بوجود آمده است که سود رساندن به قرض دهنده اشکالی ندارد؟ فلذا ظهور عرفی روایت این معنا می‌باشد، هر چند احتمال دیگری در روایت داده می‌شود به این صورت که: از آن جایی که با پول خود قرض دهنده، چنین روغنی خریده شده است، راوی سؤال دارد که می‌توانم همین روغن را به خود او بفروشم (با این که با پول خود او خریده‌ام)؟! ولی بعید نیست که ظهور عرفی عقلائی این عبارت، همان معنای اول باشد یعنی سؤال از جهت سود رساندن به قرض دهنده است، بنابراین روایت مربوط به بحث ما می‌باشد و امام علیه السلام نیز بدون تفصیل بین این که چنین کاری را شرط کرده بودید یا این که آزاد بودید، فرمودند که این کار اشکالی ندارد، فلذا جواب امام علیه السلام اطلاق دارد. بنابراین صورت دوم نیز بر اساس اطلاق این روایت صحیح و مشروع می‌باشد.

بررسی سندی

راویان روایت تا اسحاق بن عمار، اشکالی ندارد، زیرا که طریق شیخ به حسین بن سعید و حسن بن محمد بن سماعة، قابل تصحیح می‌باشند و صفوان و اسحاق بن عمار نیز ثقة می‌باشند، تا می‌رسد به معمر بن زیات که هر چند توثیق خاص ندارد ولی وجوه عامه ای برای ثبات وثاقتشان می‌باشد، مثل این که معمر بن زیات از اصحاب امام صادق علیه السلام می‌باشد و شیخ ایشان را در قسمت مرتب آورده است یعنی ایشان از رجال ابن عقده استخراج شده است، بنابراین ثقة است و یا این که گفته شود که در این روایت، صفوان بن يحيى از ایشان با واسطه، روایت را نقل کرده است و صفوان بن يحيى جزو کسانی است که لا يروى الا عن الثقات یعنی طبق این مبنا که صفوان حتی با واسطه نیز از ثقة نقل می‌کند یا این که گفته شود که صفوان بن يحيى از اصحاب اجماع است و واسطه‌های اصحاب اجماع تا ائمه علیهم السلام، همگی ثقة می‌باشند.

۱ (۳) - التهذيب ۶ - ۲۰۲ - ۴۵۶، و التهذيب ۷ - ۱۲۷ - ۵۵۷ و فيه الحسن بن محمد بن سماعة بدل الحسين بن سعيد.

۲. وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۴۵.

بسم الله الرحمن الرحيم



جلسه: ۳۸
تاریخ: ۱۳۹۹/۱۱/۲۸

درس: فقه بورس و اوراق بهادار
موضوع: راهکارهای تامین نقدینگی
استاد: علی عندلیبی حفظه الله

بنابراین اگر توثیقات عامه، مورد پذیرش باشند، روایت معتبر می‌شود والا سند روایت نامعتبر می‌شود و دیگر نمی‌توان بر اساس این روایت عمل کرد.

بنابراین تا این‌جا مشروعیت هر دو صورت راه‌کار دهم، اثبات گردید.